



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

هله صدر و بدر<sup>(۱)</sup> عالم، منشین، مخسب امشب  
\*که بُراق<sup>(۲)</sup> بر در آمد، فَاذَا فَرَعْتَ فَاَنْصَبْ<sup>(۳)</sup>

چو طریق بسته بود هست و طمع گسسته بود هست  
تو برآ بر آسمان‌ها، بگشا طریق و مذهب

نَفْسِی فَلَکِ نِپاید، دو هزار در گشاید  
چو امیرِ خَاصِ اِقْرَأْ<sup>(۴)</sup> به دعا گشاید آن لب

سوی بحر رو چو ماهی، که بیافت دُرّ شاهی  
\*\*چو بگوید او چه خواهی؟ تو بگو: اِلَیْکَ اَرْغَبْ<sup>(۵)</sup>

چو صَریرِ (۶) تو شنیدم، چو قلم به سر دویدم  
چو به قلبِ تو رسیدم، چه کنم صُدا عِ (۷) قَالِبْ؟

ز سلامِ خوشِ سلامان بکشم ز کبرِ دامان  
که شده‌ست از سلامتِ دل و جانِ ما مُطیبِ (۸)

ز کفِ چنین شرابی، ز دمِ چنین خطابی  
عجب است اگر بماند به جهانِ دلی مؤدب

ز غنایِ حقِ پُرسته، ز نیازِ خودِ پُرسته  
به مشاغلِ اَنَا الْحَقُّ (۹) شده فانیِ مُلَهَّبِ (۱۰)

بکش آب را از این گل که تو جانِ آفتابی  
که نماند روحِ صافی، چو شد او به گلِ مرکب

صلوات بر تو آرم که فزوده باد قُرْبِتِ (۱۱)  
که به قُرْبِ کُلِّ گَرْدِ همه جزوها مُقَرَّبِ (۱۲)

دو جهان ز نَفخِ صورت (۱۳) چو قیامت است پیشم  
سویِ جانِ مُزکزل (۱۴) است و سویِ جسمیان مرتب

به سخن مکوش کاین فر ز دل است، نی ز گفتن  
که هنر ز پای یابید و ز دم دید ثعلب (۱۵)

**قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۷ \***

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»

«چون از کار فارغ شوی، به عبادت کوش.»

## قرآن کریم، سورۀ علق (۹۶)، آیه ۱ \*\*

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.»

## قرآن کریم، سورۀ انشراح (۹۴)، آیه ۸

«وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»

«و به پروردگارت مشتاق شو.»

- (۱) بَدْر: ماه شب چهارده، ماه کامل
- (۲) بُرَاق: اسب تندرو، مرکب حضرت رسول در شب معراج
- (۳) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ: چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش. اشاره به آیه ۷، سورۀ انشراح (۹۴)
- (۴) اِقْرَأْ: بخوان. اشاره به آیه ۱، سورۀ علق (۹۶).
- (۵) إِلَيْكَ ارْغَبْ: تو را می‌خواهم. اشاره به آیه ۸، سورۀ انشراح (۹۴).

(۶) صَرِير: صدایی که از قلم نی به وقت نوشتن برمی‌آید، در اینجا به معنی آواز، خطاب.

(۷) صُدَاع: در دسر

(۸) مُطَيَّب: پاکیزه و خوش بو شده

(۹) اَنَا الْحَقُّ: من خدایم، سخن حسین بن منصور حلاج.

(۱۰) مُلَهَّب: جامهٔ سرخ کرده

(۱۱) قُرْب: نزدیکی، نزدیک شدن، منزلت

(۱۲) مُقَرَّب: نزدیک شده، آن که به کسی نزدیک شده و نزد او قرب و منزلت پیدا کرده.

(۱۳) نَفْحُ صُور: دمیدن اسرافیل در شیپور برای برانگیختن مردگان در رستاخیز

(۱۴) مُزَلَّزَل: لرزان، لرزیده

(۱۵) ثَعْلَب: روباه

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

هله صدر و بدرِ عالم، منشین، مخسب امشب  
که بُراق بر در آمد، فَاذَا فَرَعْتَ فَاَنْصَبُ

چو طریق بسته بوده‌ست و طمع گسسته بوده‌ست  
تو برآ بر آسمان‌ها، بگشا طریق و مذهب

نَفْسِي فَلِك نپايد، دو هزار در گشايد  
چو اميرِ خاصِ اِقْرَأْ به دعا گشايد آن لب

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۲

منظرِ حق دل بُود در دو سرا  
که نظر در شاهد آید شاه را

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اَعْطَيْناكَ كَوْتَرِ خواندهای؟  
پس چرا خشکی و تشنه ماندهای؟

یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل  
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای عَلِيلِ (۱۶)

توبه کن بیزار شو از هر عَدُو (۱۷)  
کو ندارد آبِ کوثر در کدو

## قرآن کریم، سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۱

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.»

«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

(۱۶) عَلِيل: بیمار، رنجور، دردمند

(۱۷) عَدُو: دشمن

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

تاجِ گَرْمُنَاسْتِ برِ فَرَقِ سَرَتِ  
طُوقِ (۱۸) اَعْطَيْنَاكَ اَوِيْزِ بَرْتِ

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

تو زِ کَرَمْنَا بَنی آدَمِ شَهی  
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی



## قرآن کریم، سورہ اسراء (۱۷)، آیہ ۷۰

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ  
خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«و ما فرزندانِ آدم را بس گرامی داشتیم و آنان  
را در خشکی و دریا بر مرکبها سوار کردیم  
و ایشان را از غذاهای پاکیزهها روزی دادیم و  
آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری بخشیدیم.»

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰

من سبب را ننگرم، کآن حادث (۱۹) است  
زانکه حادث، حادثی را باعث است

لطفِ سابق را نظاره می‌کنم  
هرچه آن حادث، دوپاره می‌کنم

(۱۹) حادث: تازه پدیدآمده، نو

---

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِمُّ  
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِم

ای انسان، عشق تو به اشیاء و قرار دادن آنها در مرکزت،  
چشم عدم‌بین را کور و گوش سکوت‌شنو را کر می‌کند.  
پس با مردم ستیزه نکن و این گناهی را که با من‌ذهنی یا  
نفس سیاهکارت انجام داده‌ای گردن دیگران نینداز.

## حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمَى وَ يُصِمُّ.»

«عشقی تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲**

حق همی خواهد که تو زاهد شوی  
تا غَرَضَ بگذاری و شاهد شوی

کاین غَرَضَ ها پرده دیده بود  
بر نظر چون پرده پیچیده بود

پس نبیند جمله را با طِمِّ (۲۰) و رِمِّ (۲۱ و ۲۲)  
حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمَى وَ يُصِمُّ

(۲۰) طِمٌّ: دریا و آب فراوان  
(۲۱) رِمٌّ: زمین و خاک  
(۲۲) با طِمٌّ و رِمٌّ: در اینجا یعنی با جزئیات

---

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۵

روی زرد و، پای سُسْت و، دَلُّ سَبْک  
کو غَذايِ وَالسَّمَا ذَاتِ الْحُبْک؟

آن، غَذايِ خَاصِگَانِ دَوْلَتِ اسْت  
خوردنِ آن، بی‌گلو و آلتِ اسْت

شَد غَذايِ آفْتَابِ از نَوْرِ عَرَشِ  
مَر حَسُودِ و دِیو را از دَوْدِ فَرَشِ

## قرآن کریم، سورۀ ذاریات (۵۱)، آیه ۷

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ.»

«سوگند به آسمان که دارای راهاست.»

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۱

زاری و گریه، قوی سرمایہ‌یست  
رحمتِ کُلّی، قوی‌تر دایه‌یست

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود  
تا که کی آن طفلِ او گریان شود

طفلِ حاجاتِ شما را آفرید  
تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: ادْعُوا (۲۳) الله، بی‌زاری مباش  
تا بجوشد شیرهای مهرهاش

## قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰

« قُلِ ادْعُوا اللَّهَ... »

« بگو: خدا را بخوانید... »

هوی هوی باد و شیرافشانِ ابر  
در غم مانند، یک ساعت تو صبر

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدَهُي؟  
اندرین پستی چه برچفسیده‌یی (۲۴)؟

مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید: «روزی شما در آسمان است؟» پس چرا به این دنیای پست چسبیده‌ای؟

## قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۲

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.»

«و رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.»

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول  
می‌گشَد گوشِ تو تا قَعْرِ سُفُولِ (۲۵)

هر ندایی که تو را بالا کشید  
آن ندا میدان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد  
بانگِ گرگی دان که او مردمِ درد

(۲۳) اُدْعُوا: بخوانید

(۲۴) چَفْسِیدَه‌ی: چسبیده‌های

(۲۵) سُفُول: پستی

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ اَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ  
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطة  
مشیت من خارج نمی‌شود.



## قرآن کریم، سورۃ الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ  
فِي شَأْنٍ.»

«هر کس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه  
اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

بعد از این حرفیست پیچاپیچ و دور  
با سلیمان باش و دیوان را مشور(۲۶)

(۲۶) مشور: مشوران، تحریک نکن.

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵

آمد از حضرت ندا کای مردِ کار (۲۷)  
ای به هر رنجی به ما امیدوار

حُسْنِ ظَنِّ است و امیدی خوش تو را  
که تو را گوید به هر دم برتر آ

هر زمان که قصدِ خواندن باشدت  
یا ز مُصَحَفِها (۲۸) قِرَاءَتِ بایدت

من در آن دم وادهم چشمِ تو را  
تا فروخوانی، مُعَظَمِ جوهرِ

(۲۷) مردِ کار: آن که کارها را به نحو احسن انجام دهد؛ ماهر، استاد،  
حاذق، لایق، مردِ کارِ الهی.

(۲۸) مُصَحَف: قرآن

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی  
مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهایی

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۵

عجایب یوسفی چون مه، که عکسِ اوست در صد چَه  
از او افتاده یعقوبان به دام و جاهِ ملت‌ها

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

قومی که بر بُراقِ بصیرت سفر کنند  
بی ابر و بی‌غبار در آن مه نظر کنند

در دانه‌های شهوتی آتش زنند زود  
وز دامگاهِ صعب<sup>(۲۹)</sup> به یک تک<sup>(۳۰)</sup> عبَر کنند<sup>(۳۱)</sup>

(۲۹) صَعِب: سخت و دشوار  
(۳۰) تَك: تاختن، دویدن، حمله  
(۳۱) عَبَرَ کردن: عبور کردن و گذشتن

---

## قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیات ۱ تا ۸

«الْمُ نَشْرُحُ لَكَ صَدْرَكَ» (۱)

«آیا ما سینه تو را فراخ نکردیم»

«وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» (۲)

«و بار گرانت را از تو فرو نهادیم»

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (۳)

«که پشتت را شکسته بود»

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۴)

«و آوازهات را بلند کردیم»

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۵)

«پس بی‌تردید با [هر] دشواری آسانی است»

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۶)

«آری مسلماً با [هر] دشواری آسانی است»

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۷)

«پس چون فراغت یافتی به [عبادت] گوش»

«وَالِي رَبِّكَ فَارْغَبُ» (۸)

«و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور»

قرآن کریم، سورہ مزمل (۷۳)، آیات ۱ و ۲

«يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ» (۱)

«ای جامه بر خود پیچیده،»

«قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (۲)

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را،»

## قرآن کریم، سورہ مدثر (۷۴)، آیات ۱ تا ۵

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» (۱)

«ای جامه در سر کشیده،»

«قُمْ فَأَنْذِرْ» (۲)

«برخیز و بیم ده.»

«وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» (۳)

«و پروردگارت را تکبیر گوی.»

«وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ» (۴)

«و جامهات را پاکیزه دار.»

«وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» (۵)

«و از پلیدی دوری گزین.»

## قرآن کریم، سورهٔ علق (۹۶)، آیهٔ ۱

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.»

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۳

«تفسیرِ یا ایُّهَا الْمَزْمَلُ»

خواند مُزْمَلُ نَبی را زین سبب  
که بُرون آی از گلیم ای بُوالْهَرَبِ (۳۲)

از اینرو خداوند، پیامبر را «گلیم به خود پیچیده» خواند و بدو خطاب کرد که: ای گریزان از خلیق، از گلیم خلوت و انزوا بیرون آ.



سرمگش اندر گلیم و رُو مپوش  
که جهان جسمیست سرگردان، تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگِ مُدعی  
که تو داری شمعِ وحیِ شَعْشَعی (۳۳)

هین قُمْ اللَّیْلَ که شمعی ای هُمَام  
شمع اندر شب بُود اندر قیام

بی فروغت، روزِ روشن هم شب است  
بی پناهت شیر اسیرِ اَرْنَب (۳۴) است

(۳۲) بُوَالْهَرَب: گریزان

(۳۳) شَعْشَع: تابنده، فروزان

(۳۴) اَرْنَب: خرگوش

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۰

خیز، بنگر کاروانِ رَه‌زده  
هر طرف غولی‌ست کشتیبان شده

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۷۸

خیز در دم تو به صُورِ (۳۵) سَهْمَناک  
تا هزاران مُرده بَرروید ز خاک

چون تو اسرافیلِ وقتی راست‌خیز  
رستخیزی ساز پیش از رستخیز

هر که گوید: کو قیامت؟ ای صَنَم (۳۶)  
خویش بنما که: قیامت نک منم

در نگر ای سایل (۳۷) محنت زده  
زین قیامت صد جهان افزون شده

ور نباشد اهل این ذکر و قنوت  
پس جوابُ الْأَحْمَقِ ای سلطان، سکوت

ز آسمانِ حق، سکوت آید جواب  
چون بُودَ جانا دعا نامُستَجاب

ای دریغا وقت خِرْمَنگاه شد  
لیک روز از بختِ ما بیگاه شد

(۳۵) صور: شیپور

(۳۶) صَنَم: بت، معشوق

(۳۷) سایل: خواهنده، پرسنده

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

سوی بحر رو چو ماهی، که بیافت در شاهی  
چو بگوید او چه خواهی؟ تو بگو: اَلَيْكَ اَرْغَبُ

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظَنُّ افزونیست و، کُلِّی کاستن

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

بس دعاها کآن زیان است و هلاک  
وز کرم می‌نشنود یزدان پاک

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

قومِ دیگر می‌شناسم زاولیا  
که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رامِ آن کِرام<sup>(۳۸)</sup>  
جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص  
کفرشان آید طلب کردن خلاص

حُسنِ ظَنّی بر دلِ ایشان گشود  
که نپوشند از غمی جامهٔ کبود<sup>(۳۹)</sup>

(۳۸) کِرام: جمعِ کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد

(۳۹) جامهٔ کبود: لباسِ سیاه

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۹

آن دعای بیخودان، خود دیگر است  
آن دعا زو نیست، گفتِ داور است

آن دعا حق می‌کند، چون او فناست  
آن دعا و آن اجابت از خداست

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

سینه را پا ساخت، می‌رفت آن حذور (۴۰)  
از مقام با خطر تا بحر نور

(۴۰) حذور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد. در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.

-----

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸

همچو قومِ موسی اندر حَرِّ (۴۱) تیه (۴۲)  
مانده‌یی بر جای، چل سال ای سَفیه (۴۳)

می‌روی هر روز تا شب هَرَوَله (۴۴)  
خویش می‌بینی در اوّل مرحله

نگذری زین بُعدِ سیصد ساله تو  
تا که داری عشقِ آن گوساله تو

تا خیالِ عَجَل (۴۵) از جانُشان نرفت  
بُد بر ایشان تیه چون گردابِ تَفْت (۴۶)

غیر این عَجلی کزو یابیده‌ای  
بی‌نهایت لطف و نعمت دیده‌ای

گاوطبعی، زان نکویی‌های زفت  
از دلت، در عشقِ این گوساله رفت

## قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۹۳

«...وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...»

«...بر اثر کفرشان عشق گوساله در دلشان جای گرفت...»

باری اکنون تو ز هر جزوت بپرس  
صد زبان دارند این اجزای خرس<sup>(۴۷)</sup>

ذکرِ نعمت‌های رزاق<sup>(۴۸)</sup> جهان  
که نهان شد آن در اوراق<sup>(۴۹)</sup> زمان

روز و شب افسانه‌جویانی تو چُست  
جزو جزو تو فسانه‌گویِ توست



جزو جزوت تا پُرُستهست از عدم  
چند شادی دیده‌اند و چند غم

زآنکه بی‌لذت نروید هیچ جزو  
بلکه لاغر گردد از هر پیچ جزو

جزو ماند و آن خوشی از یاد رفت  
بل نرفت آن، خُفیه (ه) شد از پنج و هفت

همچو تابستان که از وی پنبه زاد  
ماند پنبه، رفت تابستان ز یاد

(۴۱) حَرّ: گرما، حرارت

(۴۲) تَّيْه: بیابانِ شن‌زار و بی‌آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای  
سینا است

(۴۳) سَفِيه: نادان، بی‌خرد

(۴۴) هَرَوَلَه: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

(۴۵) عَجَل: گوساله

(۴۶) تَفَّت: با حرارت، شتابان

(۴۷) خُرس: افراد گُنگ و لال  
(۴۸) رزاق: روزی‌دهنده  
(۴۹) اوراق: صفحات  
(۵۰) خُفیه: پنهانی، پوشیدگی

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا (۵۱)، کارِ توست  
ای تو اندر توبه و میثاق، سُسْت

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم  
رحمتم پُرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بدت، بِدْهَم عطا  
از کرم، این دمِ چو می‌خوانی مرا

(۵۱) رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

چو صَریرِ تو شنیدم، چو قلم به سر دویدم  
چو به قلبِ تو رسیدم، چه کنم صُدا عِ قَالِبِ؟

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۰

نیارد آن قلم گفتن به عقلِ خویش تحسینی  
نداند آن قلم کردن به طَبَعِ خویش انکاری

اگر او را قلم خوانم و گر او را عَلمِ خوانم  
در او هوش است و بی‌هوشی، زهی بی‌هوشِ هشیاری

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

خفته از احوالِ دنیا روز و شب  
چون قلم در پنجهٔ تقلیبِ (۵۲) رب

(۵۲) تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فِعْلٍ تَوَسَّتْ اَیْنَ غُصَّهَی دَحْبَادَم  
اَیْنَ بُوْدَ مَعْنَى «قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ»

## حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

## حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آنچه بودنی است.»

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱**

معنی جَفَّ الْقَلَمُ کی آن بود  
که جفاها با وفا یکسان بود؟

بَلْ جَافَا رَا هَمْ جَفَّ الْقَلَمُ  
وَأَنْ وَفَا رَا هَمْ وَفَا جَفَّ الْقَلَمُ

## قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا.»

«اگر نیکی کنید به خود می‌کنید، و اگر بدی کنید  
به خود می‌کنید.»

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمُ  
نیست یکسان پیش من عدل و ستم

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما کمان و تیراندازش خداست

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۱۲

هله بس کن، هله بس کن، کم آوازِ جَرَس (۵۳) کن  
که کُهم من، نه صدایم، قلم من نه صَریرم

(۵۳) جَرَس: زنگ، زنگوله‌هایی که بر گردن گله می‌اندازند.

---

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۵

در دلش خورشید چون نوری نشاند  
پیشش اختر را مقادیری نماند

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

ز سلامِ خوشِ سلامان بکشم ز کبرِ دامان  
که شده‌ست از سلامتِ دل و جانِ ما مُطیب

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ساقی باقی‌ست خوش و عاشقان  
خاکِ سیه بر سرِ این باقیان

## قرآن کریم، سوره عصر (۱۰۳)، آیات ۱ تا ۳

«وَالْعَصْرِ» (۱)

«سوگند به این زمان،»



«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (۲)

«که آدمی در خسران (زیانکاری) است.»

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا  
بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (۳)

«مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته  
کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و  
یکدیگر را به صبر سفارش کردند.»

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱**

ز کفِ چنین شرابی، ز دمِ چنین خطابی  
عجب است اگر بماند به جهان دلی مؤدب

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان  
در حضورِ حضرتِ صاحب‌دلان

پیشِ اهلِ تنِ ادبِ برِ ظاهر است  
که خدا زیشان نهان را ساتر (۵۴) است

پیشِ اهلِ دلِ ادبِ برِ باطن است  
ز آن که دل‌شان بر سَرایر (۵۵) فاطن (۵۶) است

(۵۴) ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده

(۵۵) سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمعِ سَریره

(۵۶) فاطن: دانا و زیرک

---

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۳

می‌دهند اَفیون (۵۷) به مَرِدِ زخمند (۵۸)  
تا که پیکان از تنش بیرون کنند

(۵۷) اَفیون: تریاک

(۵۸) زخمند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده

---

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶

گوشِ بی‌گوشی درین دَمِ بَرگُشا  
بهرِ رازِ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا

## قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ  
اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

«خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در  
دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را گمراه  
می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند.»

چون صَلاى وصل، بشنیدن گرفت  
اندک اندک مُرده جُنبدن گرفت

نه کم از خاکست کز عِشوه صبا  
سبز پوشد، سر بر آرد از فنا

کم ز آبِ نطفه نبود کز خطاب  
یوسفان زایند رخ چون آفتاب

## مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

اَذْكُرُوا اللَّهَ كَارِ هِر اوباش نیست  
اِرْجِعِي بِرِ پَای هر قَلَّاش (۵۹) نیست

## قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان  
یاد کنید.»

## قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ  
رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.»

«ای جانِ آرام‌گرفته و اطمینان‌یافته. به سوی  
پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم  
از تو خشنود است، بازگرد.»

لیک تو آپس (۶۰) مشو، هم پیل باش  
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

کیمیاسازان (۶۱) گردون را ببین  
بشنو از میناگران (۶۲) هر دم طنین

## نقش بندانند (۶۳) در جَوِّ فَلَکِ کارسازانند بهرِ لی (۶۴) و لَکِ (۶۵)

بر فراز آسمان‌ها، نقاشانی یافت می‌شوند که برای من و تو کار می‌کنند. (اولیاء الله، قلب طالبان را با نقشِ معرفت و طغرای حقیقت می‌آرایند.)

(۵۹) قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

(۶۰) آیس: ناامید

(۶۱) کیمیاساز: کیمیاگر

(۶۲) میناگر: آنکه فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.

(۶۳) نقش بند: نقاش، گلدوز، زردوز

(۶۴) لی: برای من

(۶۵) لَک: برای تو

---

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۲

پس جَلِیسُ اللّٰهِ (۶۶) گشت آن نیکبخت  
کو به پهلوی سعیدی بُرد رَخت (۶۷)

معجزهٔ کَانَ بر جَمَادِی زِد اثر  
یا عصا، یا بحر، یا شِقُّ الْقَمَرِ (۶۸)

گر اثر بر جان زند بی‌واسطه  
متصل گردد به پنهان رابطه

(۶۶) جَلِيسُ اللَّهِ: همنشین با خدا

(۶۷) رَحْتَ بُرْدِن: منتقل شدن، سفر کردن

(۶۸) شِقُّ الْقَمَرِ: شکافتن ماه

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۱

ز غنای حق پُرسته، ز نیاز خود پُرسته  
به مشاغلِ اَنَا الْحَقُّ شده فانی مَلَّهَب



## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۴۰

ز آنکه او پاک است و سُبْحان، وصفِ اوست  
بی‌نیاز است او ز نَغز و مغز و پوست

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

معنی تو صورت است و عاریت  
بر مناسب شادی و بر قافیت

معنی آن باشد که بستاند تو را  
بی‌نیاز از نقش گرداند تو را

معنی آن نبُود که کور و کر کند  
مرد را بر نقش، عاشق‌تر کند

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۷۱

عشق ز اوصافِ خدایِ بی‌نیاز  
عاشقی بر غیرِ او باشد مجاز

زآنکه آن، حُسنِ زران‌دود آمده‌ست  
ظاهرش نور، اندرون دود آمده‌ست

چون رود نور و شود پیدا دُخان (۶۹)  
بِفسُردِ عشقِ مجازی آن زمان

وا رُودِ آن حُسنِ سویِ اصلِ خود  
جسم مانند گنده و رسوا و بد

(۶۹) دُخان: دود

---

## مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، بیت ۲۱۵

از پی آن گفت حق خود را بصیر  
کہ بُود دیدِ ویات هر دم نذیر (۷۰)

از پی آن گفت حق، خود را سمیع (۷۱)  
تا ببندی لب ز گفتارِ شنیع

از پی آن گفت حق، خود را علیم (۷۲)  
تا نیندیشی فسادِ تو ز بیم

(۷۰) نذیر: بیم‌ہندہ، ہشدار دہندہ

(۷۱) سمیع: شنوا

(۷۲) علیم: دانا

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹

کاین تَأْنِي (۷۳) پرتو رحمان بُود  
وَأَنْ شَتَابَ از هَزَّةَ (۷۴) شیطان بُود

### حدیث

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

«درنگ از خداوند است و شتاب از شیطان.»

(۷۳) تَأْنِي: آهستگی، درنگ کردن، تاخیر کردن

(۷۴) هَزَّةَ: تکان دادن، در اینجا به معنی تحریک و وسوسه

---

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰

مَکَرِ شَیْطَانِ اسْتِ تَعْجِیلِ وَ شَتَابِ  
لَطْفِ رَحْمَانِ اسْتِ صَبْرِ وَ اِحْتِسَابِ (۷۵)

(۷۵) اِحْتِسَاب: حساب کردن، در اینجا بهمعنی حسابگری

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم  
بی شمعِ رویِ تو نتان (۷۶) دیدن مرین دو راه را

(۷۶) نتان: نتوان

---

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

بکش آب را از این گل که تو جانِ آفتابی  
که نماند روح صافی، چو شد او به گلِ مرکب

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

صلوات بر تو آرم که فزوده باد قُربت  
که به قُربِ کلِّ گردد همه جزوها مُقَرَّب

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

دو جهان ز نفخ صورت چو قیامت است پیشم  
سویِ جانِ مُزکزل است و سویِ جسمیان مرتب

## مجموع لغات:

- (۱) بَدْر: ماه شب چهارده، ماه کامل
- (۲) بُرَاق: اسب تندرو، مرکب حضرت رسول در شب معراج
- (۳) فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ: چون از کار فارغ شوی به عبادت  
کوش. اشاره به آیه ۷، سوره انشراح (۹۴).
- (۴) اِقْرَأْ: بخوان. اشاره به آیه ۱، سوره علق (۹۶).
- (۵) اِلَيْكَ اَرْغَبْ: تو را می‌خواهم. اشاره به آیه ۸، سوره  
انشراح (۹۴).
- (۶) صَرِير: صدایی که از قلم نی به وقت نوشتن برمی‌آید، در  
اینجا به معنی آواز، خطاب.
- (۷) صُدَاع: دردسر
- (۸) مُطَيَّب: پاکیزه و خوش بو شده
- (۹) اَنَا الْحَقُّ: من خدایم، سخن حسین بن منصور حلاج.
- (۱۰) مُلَهَّب: جامه سرخ کرده
- (۱۱) قُرْب: نزدیکی، نزدیک شدن، منزلت
- (۱۲) مُقَرَّب: نزدیک شده، آن که به کسی نزدیک شده و نزد او  
قرب و منزلت پیدا کرده.
- (۱۳) نَفْحِ صُور: دمیدن اسرافیل در شیپور برای برانگیختن  
مردگان در رستاخیز

- (۱۴) مُزْكَزَلٌ: لرزان، لرزیده
- (۱۵) ثَعْلَبٌ: روباه
- (۱۶) عَلِيلٌ: بیمار، رنجور، دردمند
- (۱۷) عَدُوٌّ: دشمن
- (۱۸) طُوقٌ: گردنبند
- (۱۹) حَادِثٌ: تازه پدیدآمده، نو
- (۲۰) طِمٌّ: دریا و آب فراوان
- (۲۱) رِمٌّ: زمین و خاک
- (۲۲) بَا طِمٍّ و رِمٍّ: در اینجا یعنی با جزئیات
- (۲۳) اُدْعُوا: بخوانید
- (۲۴) چَفْسِيْدَهِيِي: چسبیده‌های
- (۲۵) سُفُوْلٌ: پستی
- (۲۶) مَشُوْرٌ: مشوران، تحریک نکن.
- (۲۷) مَرِدٍ كَارٍ: آن‌که کارها را به نحو احسن انجام دهد؛  
ماهر، استاد، حاذق، لایق، مَرِدٍ كَارٍ الهی.
- (۲۸) مُصْحَفٌ: قرآن
- (۲۹) صَعْبٌ: سخت و دشوار
- (۳۰) تَكٌ: تاختن، دویدن، حمله
- (۳۱) عَبْرٌ كَرْدِنٌ: عبور کردن و گذشتن
- (۳۲) بُوَالْهَرَبِ: گریزان



- (۳۳) شَعَشَع: تابنده، فروزان
- (۳۴) اَرْنَب: خرگوش
- (۳۵) صُور: شیپور
- (۳۶) صَنَم: بت، معشوق
- (۳۷) سَایِل: خواهنده، پرسنده
- (۳۸) کِرَام: جمعِ کریم، به‌معنیِ بزرگوار، بخشنده، جوانمرد
- (۳۹) جَامَةٌ کَبُود: لباسِ سیاه
- (۴۰) حَذُور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد. در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.
- (۴۱) حَرٌّ: گرما، حرارت
- (۴۲) تَيْهٌ: بیابانِ شن‌زار و بی‌آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است.
- (۴۳) سَفِيه: نادان، بی‌خرد
- (۴۴) هَرَوَلَه: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن
- (۴۵) عِجْلٌ: گوساله
- (۴۶) تَفْتُتٌ: با حرارت، شتابان
- (۴۷) خُرْسٌ: افرادِ گُنگ و لال
- (۴۸) رِزَاقٌ: روزی‌دهنده
- (۴۹) اوراق: صفحات
- (۵۰) خُفِيه: پنهانی، پوشیدگی

- (۵۱) رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.
- (۵۲) تَقْلِب: برگردانیدن، واژگونه کردن
- (۵۳) جَرَس: زنگ، زنگوله‌هایی که بر گردن گله می‌اندازند.
- (۵۴) ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده
- (۵۵) سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سَریره
- (۵۶) فاطِن: دانا و زیرک
- (۵۷) اَفیون: تریاک
- (۵۸) زخِمند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده
- (۵۹) قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس
- (۶۰) آیس: ناامید
- (۶۱) کیمیا ساز: کیمیاگر
- (۶۲) میناگر: آنکه فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.
- (۶۳) نقش بند: نقاش، گلدوز، زردوز
- (۶۴) لی: برای من
- (۶۵) لک: برای تو
- (۶۶) جَلِیسُ اللّٰه: همنشین با خدا
- (۶۷) رَحْت بُردن: منتقل شدن، سفر کردن
- (۶۸) شِقُّ الْقَمَر: شکافتن ماه
- (۶۹) دُخان: دود

(۷۰) نذیر: بیم‌هنده، هشدار دهنده

(۷۱) سمیع: شنوا

(۷۲) عَلِیم: دانا

(۷۳) تَأَنَّى: آهستگی، درنگ کردن، تاخیر کردن

(۷۴) هَزَّه: تکان دادن، در اینجا به معنی تحریک و وسوسه

(۷۵) اِحْتِسَاب: حساب کردن، در اینجا به معنی حسابگری

(۷۶) نَتَان: نتوان